

ریشه و پیامدهای جنگ اوکراین

مرتضی یگانه، تارنمای همت

علت و ریشه‌ی حمله نظامی روسیه به اوکراین که از ۲۴ فوریه سال ۲۰۲۲ آغاز شد را در کجا باید جستجو کرد؟ دولت روسیه به چه دلیل فرمان حمله به اوکراین را صادر کرد؟ روسیه از چه منظری به جنگ اوکراین می‌نگرد؟ در کنار این پرسش کلیدی، مسئله محوری دیگری نیز وجود دارد: تبعات و چشم‌انداز جنگ اوکراین چیست؟ این جنگ، چه پیامدهایی برای طرفین اصلی آن، یعنی اوکراین، آمریکا و دولت‌های اروپایی، و روسیه به همراه خواهد داشت؟ طرح و اهداف امپریالیسم آمریکا در این جنگ چیست و واشنگتن از چه منظری به بحران اوکراین می‌نگرد؟ آیا جنگ اوکراین، نشانه‌ای از ورود به یک «دنیای جدید» است، دنیایی که مشخصه‌ی آن «افول آمریکا» و «زوال اتحاد دو سوی اقیانوس اطلس» است؟ پاسخ به این سوالات هدف این نوشتار است.

۱

حمله‌ی نظامی روسیه به اوکراین، مرحله‌ی تازه‌ای از بحران‌زا کردنِ قلمروی جغرافیایی و سیاسی اوکراین برای روسیه است که از سال ۲۰۱۴، با رهبری آمریکا

۱

و از طریق کودتا در این کشور و برکناری ویکتور یانوکوویچ رئیس جمهور این کشور، شدت و ابعاد بی سابقه‌ای به خود گرفت. جریان‌های غربگرا در اوکراین در فوریه ۲۰۱۴ با حمایت مستقیم آمریکا و مهم‌تر از آن تحت رهبری کلان‌ایده‌ی «پیوستن به اتحاد آمریکایی، اتحادیه اروپا و ناتو»، دولت این کشور را ساقط و در مرحله‌ی بعد با تمام توان و با زور و روش نظامی سعی کردند که جبهه‌ی مخالفان در شرق اوکراین را در هم بشکنند.

این کودتا وقتی با مقاومت در شرق اوکراین روبرو شد، با وحشیانه‌ترین ابزارهای ممکن به سرکوب روی آورد و تنها در یک فقره، کشتار اودسا در ماه مه ۲۰۱۴ را رقم زد. ترکیب غرب‌گرایان کودتاچی به نحوی بود که چیزی جز کشتار، سرکوب مخالفان، روس‌هراسی و تبدیل اوکراین به یک برده‌ی جدید ناتو و امپریالیسم آمریکا، نمی‌توانست نتیجه‌ی آن به اصطلاح «انقلاب یورومیدان» باشد. آنان استپان باندرا که سازمان تحت رهبری او، سازمان ناسیونالیست‌های اوکراین، مسئول نسل‌کشی بیش از ۲۰۰ هزار نفر در جنگ جهانی دوم بود را «قهرمان ملی اوکراین» می‌نامیدند و عکس‌های او را از هر گوشه‌ی میدان استقلال کی‌یف آویزان کرده بودند. فاشیست‌ها و نئونازی‌های اِسووبودا، گردان آزوف، بخش راست و گارد ملی اوکراین، با بازوندهای صلیب شکسته بر دست، پی‌گیرترین و سخت‌کوش‌ترین عناصرِ میدانی این کودتا بودند. بعد از کودتا، سازمان‌های آنان نظیر گارد ملی اوکراین به بخشی از وزارت کشور اوکراین تبدیل شد و این فاشیست‌ها در وزارت دفاع، وزارت کشور، پلیس، نهادهای امنیتی، بخش قضایی و

کابینه دولت اوکراین سازماندهی شدند. بعد از کودتای ۲۰۱۴، موج ادای دین‌ها به استپان بانداری جنایتکار شدت گرفت: خیابان مسکو در کی‌یف به خیابان استپان باندرا تغییر نام یافت، بناهای یادبود بسیاری به نام وی ساخته شد و حتی مسئولان شهر لویو در غرب اوکراین، بعداً سال ۲۰۱۹ را به نام «سال استپان باندرا» نام‌گذاری کردند. جولان فاشیسم، نتیجه‌ی آن به اصطلاح «انقلاب یورومیدان» بود، «انقلابی» که در آستانه‌ی وقوع‌اش، ویکتوریا نولاند دستیار وقت امور اروپایی و اوراسیای وزارت امور خارجه آمریکا در بحبویه‌ی سفرهای پیاپی‌اش به کی‌یف گفته بود که ایالات متحده‌ی آمریکا از بدو استقلال اوکراین، بیش از ۵ میلیارد دلار در حمایت از «مشارکت مدنی مردم اوکراین» و شکل‌گیری «اوکراین دموکراتیک، امن و پُرونیق» هزینه کرده است؛ «انقلابی» که جان مک‌کین با حضور در کی‌یف برای آن سخنرانی می‌کرد و البته پس از این «انقلاب» نیز نولاند، سفیر آمریکا در کی‌یف و سایر مقامات آمریکایی، مستقیماً سخت مشغول چینش مهره‌های دولت موقت اوکراین بودند.

بلافاصله پس از کودتای سال ۲۰۱۴، دولت موقت اوکراین با سرکوب مخالفان در شرق این کشور، آغازگر جنگی داخلی شد که «جنگ دنباس» نامیده می‌شود؛ جنگی که هنوز هم ادامه دارد و تا پیش از حمله‌ی نظامی روسیه به اوکراین، ۱۴ هزار نفر در آن کشته شده‌اند. دولت روسیه که شدیداً احساس خطر کرده بود، ابتدا نیروهای خود را وارد شبه‌جزیره کریمه کرد و سپس در ماه مارس ۲۰۱۴ با برگزاری یک همه‌پرسی، کریمه را به خاک خود ملحق کرد. همزمان روسیه به حمایت از

برخی از مخالفان در شرق اوکراین پرداخت و دو حکومت «جمهوری خلق دونتسک» و «جمهوری خلق لوهانسک» در منطقه دنباس در آوریل ۲۰۱۴ تأسیس شد.

کودتای ۲۰۱۴ اوکراین، تهدید امپریالیسم آمریکا و ناتو را به سرعت به مرز روسیه آورد و این چیزی بود که در نهایت حمله‌ی نظامی روسیه به اوکراین در فوریه ۲۰۲۲ را رقم زد.

۲

حتی پیش از کودتای ۲۰۱۴ در اوکراین، برخی از دولت‌های این کشور دست به همکاری با ناتو زدند. اوکراین در سال ۲۰۰۴ نیرو به عراق اشغال‌شده توسط آمریکا فرستاد و در برخی مأموریت‌های ناتو در افغانستان و کوزوو شرکت کرد. بعد از ۲۰۱۴، دولت اوکراین به صورت راهبردی و نظام‌مند، همکاری با ناتو را دنبال کرد و درخواست عضویت در این پیمان نظامی را طرح کرد. اوکراین در سال ۲۰۲۱، دو رزمایش مشترک با ناتو در ژوئیه و سپتامبر این سال برگزار کرد و در رزمایش ماه سپتامبر در دریای سیاه، نظامیان اوکراین و ناتو، حمله به شبه‌جزیره کریمه را تمرین کردند. سخنگوی وزارت دفاع روسیه همان زمان گفت که «آمریکا و ناتو قصد دارند در پوشش رزمایش نظامی، اوکراین را به تسلیحات مدرن مجهز و این کشور را برای حمله قریب‌الوقوع به کریمه آماده کنند».

۴

در دسامبر ۲۰۲۱، زلنسکی رئیس جمهور اوکراین در پارلمان این کشور خطاب به نمایندگان گفت که «بیاید برای آزادی تمام سرزمین‌های متعلق به اوکراین با تمام امکانات مان بجنگیم». زلنسکی پیش از آن در مارس ۲۰۲۱، قانونی را برای الحاق مجدد کریمه به اوکراین امضاء کرده بود. او حتی همین اواخر در فوریه ۲۰۲۲ در کنفرانس امنیتی مونیخ گفته بود که «اوکراین هرگز از درخواست عضویت در ناتو عقب‌نشینی نمی‌کند». درست چند ماه پیش از حمله‌ی نظامی روسیه به اوکراین، دولت کی‌یف با موشک‌های ضدتانک جاولین ساخت آمریکا در منطقه دنباس رزمایش برگزار کرده بود و در تمام دوره‌ی پس از سال ۲۰۱۴، از سلاح‌های غربی برای حمله به مخالفان شرق اوکراین که متحد روسیه بودند، استفاده می‌کرد. در آوریل ۲۰۲۱، رئیس جمهور اوکراین از ناتو خواست که حضور نظامی خود در دریای سیاه را گسترش دهد. در واقع، دولت اوکراین، تهدید و بحران‌سازی برای روسیه را در سال ۲۰۲۱ به اوج خود رساند: در ۴ سپتامبر ۲۰۲۱، بمب‌افکن‌های بی‌۵۲ آمریکایی برای اولین بار در تاریخ، وارد آسمان اوکراین شدند؛ در ۲۵ سپتامبر این سال، بمب‌افکن‌های بی‌۵۲ حمله به کالینین‌گراد که بخشی از روسیه است و در میان لهستان و لیتوانی در ساحل دریای بالتیک قرار دارد را تمرین کردند. همچنین در اواخر سال ۲۰۲۱، اوکراین از پهپادهای بیرق‌دار (ساخت ترکیه) برای حمله به نیروهای دو جمهوری دنباس استفاده کرد.

با مشاهده این بحران‌سازی و تهدید فزاینده، روسیه در سال ۲۰۲۱ از آمریکا و ناتو درخواست کرد که تضمین بدهد که اوکراین به عضویت ناتو در نمی‌آید. ینس

استولتنبرگ دبیرکل ناتو اما می گفت که «این تنها اوکراین و ۳۰ عضو ناتو هستند که تصمیم می گیرند چه زمانی اوکراین برای پیوستن به ناتو آماده است؛ روسیه هیچ حق وتویی در این خصوص ندارد، تصمیم گیر نیست و روسیه حق ندارد که حوزه‌ی نفوذ تعیین کند و سعی کند که همسایگانش را کنترل کند». او در واقع می گفت، ناتو حق دارد همسایگان روسیه را به یکی از ابزارهای فروپاشی این کشور (یعنی روسیه) تبدیل کند، اما روسیه حق ندارد مانع از تبدیل همسایگانش به یکی از ابزارهای فروپاشی اش شود! زلنسکی هم با تأکید بسیار می گفت که عضویت اوکراین در ناتو، «تنها راه پایان دادن به جنگ دنباس است و عضویت در ناتو یک پیام واقعی به روسیه خواهد بود». آخرین میخ بر تابوت امیدهای دیپلماتیک روسیه را آمریکا در ۲۷ ژانویه ۲۰۲۲ کوبید و وزیر امور خارجه‌ی آمریکا گفت که به درخواست روسیه، «پاسخ رسمی» داده است، مبنی بر این که آمریکا خواسته‌ی روسیه برای ممانعت از عضویت اوکراین در ناتو را نپذیرفته است. همان روز هم سه محموله تسلیحات از سوی آمریکا به اوکراین ارسال شد!

بحران سازی برای روسیه در قلمروی جغرافیایی-سیاسی اوکراین تا جایی توسط دولت کی یف و آمریکا پیش برده شد که امکان راه حل دیپلماتیک را از بین برد. ولادیمیر پوتین رئیس جمهور روسیه می گفت که با پیوستن اوکراین به ناتو، مثل رومانی و لهستان، موشک های اتحاد غربی در اوکراین مستقر می شود و بدین ترتیب، «زمان رسیدن موشک ها به مسکو به ۷ تا ۱۰ دقیقه و در صورت استفاده از سلاح مافوق صوت به ۵ دقیقه می رسد. فقط تصور کنید».

از منظر راهبردی، گسترش ناتو به مرزهای روسیه برای دولت این کشور یک خطر وجودی است. پیش‌روی ناتو به مرزهای روسیه، مزیت‌های ژئوپلیتیک بسیاری را از این کشور سلب می‌کند و بحران‌هایی فزاینده‌ای در همسایگی آن ایجاد می‌کند که تلاش برای پاسخ‌دهی به آن‌ها از طرف مسکو، مستلزم پرداخت بهای سنگین است. علاوه بر این، گسترش ناتو به مرزهای روسیه، از حیث راهبردی، توازن نظامی را به نفع آمریکا تغییر می‌دهد. این عوامل را اگر در کنار تلاش‌های دائمی آمریکا برای ایجاد آشوب داخلی در کشورهای خارج از مدار آمریکا قرار دهیم، متوجه می‌شویم که تا چه اندازه گسترش ناتو به شرق، خطر بزرگی برای دولت روسیه است.

پوتین در سخنرانی اعلام حمله به اوکراین در روز ۲۴ فوریه گفت: گسترش ناتو به اوکراین، «برای آمریکا و متحدان آن، یک سیاست مهار روسیه با منافع ژئوپلیتیک آشکار است. برای کشور ما [اما] این یک مسئله‌ی مرگ و زندگی است، موضوع آینده‌ی تاریخی ما به عنوان یک ملت است... این نه تنها یک تهدید واقعی برای منافع ماست، بلکه تهدیدی برای اصل موجودیت دولت ما و حق حاکمیت آن است. این خط قرمزی است که ما به دفعات در مورد آن حرف زده‌ایم. آن‌ها از آن عبور کرده‌اند... تکرار می‌کنم: ما دست به عمل می‌زنیم [به اوکراین حمله می‌کنیم] تا در برابر تهدیداتی که برای ما ایجاد کرده‌اند و در برابر خطری بدتر از آنچه هم‌اکنون در حال وقوع است، از خود دفاع کنیم».

از منظر روسیه، جنگ اوکراین، جنگی است که باید دیر یا زود جنگیده شود و هرچه این جنگ دیرتر جنگیده شود، تهدیدهایی که ریشه‌ی این جنگ است، بزرگ‌تر و بزرگ‌تر می‌شود. پس ریشه‌ی جنگ اوکراین، بحرانی کردنِ فزاینده‌ی خاک و سیاست اوکراین توسط دولت آمریکا برای روسیه است و از منظر مسکو، هرچه دیرتر روسیه این جنگ را آغاز کند، سیاست کی‌یف در قبال کریمه، در قبال منطقه‌ی دنباس و در قبال پیوستن به ناتو و تبدیلِ اوکراین به دژ نظامی آمریکا، هزینه‌های بیشتری را به مسکو تحمیل می‌کند و تبعاتِ ورود به این جنگِ ناگزیر در آینده، بیشتر از تبعاتِ کنونی‌اش خواهد بود.

۳

طراحی دولت آمریکا در بحران‌زا کردنِ قلمروی جغرافیایی و سیاسی اوکراین برای روسیه، یک طراحی تهاجمی امپریالیستی پیچیده و با اهداف چندگانه است. این طراحی، دولت روسیه را در محاصره‌ای گیر انداخت که اگر به اوکراین حمله نمی‌کرد، روزبه‌روز با خطر بزرگ‌تری از جانب دولت کی‌یف روبرو می‌شد و اگر به اوکراین حمله می‌کرد باید علاوه بر هزینه‌های مستقیم جنگ و تبعات چشمگیر طولانی شدن آن و حتی خطر تبدیل شدن آن به جنگی بزرگ‌تر، هزینه‌های شدید تحریم‌ها و جنگ اقتصادی را نیز می‌پرداخت. روسیه با این محاسبه که اگر اکنون وارد جنگ نشود، هزینه‌ی بیشتر و جنگ بزرگ‌تری در آینده در انتظارش است، حمله به اوکراین را از ۲۴ فوریه آغاز کرد. دولت آمریکا هم به احتمال قوی اصلاً بدش نمی‌آمد که مسکو گزینه‌ی جنگ اوکراین ۲۰۲۲ را انتخاب کند؛ به همین

۸

دلیل بود که جو بایدن رئیس جمهور آمریکا مرتباً بر این طبل که روسیه فلان‌شنبه‌ی این هفته به اوکراین حمله می‌کند، می‌کوبید و واشنگتن هیچ روزنه‌ی دیپلماتیکی را برای این که حمله به اوکراین روی ندهد، باز نگذاشت. گفتیم که پاسخ رسمی ۲۷ ژانویه‌ی آمریکا به درخواست روسیه، آخرین میخ بر تابوت امیدهای دیپلماتیک مسکو بود. آمریکا مرتباً روسیه را متهم می‌ساخت که در حال اجرای «عملیات پرچم دروغین» برای حمله به اوکراین است، اما در عمل، خود یک طراحی امپریالیستی را پیش می‌برد که در آن حمله‌ی روسیه به اوکراین، دیر و زود داشت، اما سوخت و سوز نداشت، و سناریوی ارجح واشنگتن نیز این بود که این حمله در زمان کنونی صورت گیرد.

طبق این طراحی، آمریکا حاضر است تا آخرین سرباز اوکراینی و تا آخرین جنیده در اوکراین، با روسیه در اوکراین بجنگد. اوکراین غرب‌دوست و آمریکا‌پرست برای آمریکا، گوشت دم توپ است و هرچه جنگ‌اش با روسیه ترازیک‌تر شود و تلفات مادی و انسانی‌اش بیشتر شود، آمریکا حظ بیشتری می‌برد؛ چرا که هرچه اوکراین بیشتر در این جنگ قربانی شود، از دید آمریکا این کشور بیشتر به باتلاق روسیه تبدیل می‌شود و هزینه‌های تحمیل شده به روسیه نیز بیشتر خواهد بود.

اما گرفتار کردن روسیه در باتلاق یک جنگ جدید و تبدیل اوکراین به زمین سوخته، تنها اهداف آمریکا در این طراحی خطرناک امپریالیستی نیست. واشنگتن با این طراحی، یکبار دیگر به اروپا یادآور می‌شود که از حیث سیاسی، برده‌ی آن سوی اقیانوس اطلس، یعنی برده‌ی سیاسی آمریکا است. آمریکا با طراحی خود، به

دنبال این است که اروپا، «خطر» خرس روسی را تا مغز استخوان احساس کند تا بیعت خود با رهبر سیاسی اش را تجدید نماید. مهم این نیست که «خطر» خرس روسی، خطری طراحی شده و ساخته شده توسط آمریکا است؛ مهم این است که اروپا به واسطه‌ی اتحاد دیرینه‌اش با آمریکا و به واسطه‌ی جنگ فعلی در اوکراین، این «خطر» را تصدیق می‌کند. آمریکا به تجدید بیعت اروپا با خود نیاز دارد، تجدید بیعتی که دیگر نیاز نباشد ویکتوریا نولاند در رابطه بحران اوکراین، لفظ Fuck the EU را به کار ببرد.

آمریکا این تجدید بیعت را برای چه می‌خواهد؟ برای همراهی و مشارکت تمام‌عیار اروپا در هر برنامه‌ی مهار یا استحاله یا فروپاشی هر دولت مخالف آمریکا که واشنگتن میل داشته باشد، آن را پیش بگیرد. این برنامه در قبال کشورهای مختلف می‌تواند پیش گرفته شود؛ از ایران و سوریه و روسیه گرفته تا چین. همراهی و مشارکت تمام‌عیار در برنامه‌های مهار-استحاله-فروپاشی، مستلزم پرداخت هزینه از طرف همراهان و مشارکت‌کنندگان است و تجدید بیعت اروپا به این معنا است که حاضر است هزینه‌اش را بپردازد. در این برنامه‌ها تنها کشور خارج از مدار آمریکا نیست که هزینه می‌پردازد، مجریان برنامه نیز باید هزینه بدهند. اروپا با سیاست‌اش در قبال جنگ اوکراین، پرداخت هزینه را تقبل کرده است. تحریم‌های سنگین وضع شده و در حال وضع علیه روسیه که قطعاً اثرات مخربی بر اقتصاد این کشور خواهد داشت، اروپا را نیز تحت فشار قرار خواهد داد. اتحادیه اروپا تنها در دو قلم، ۴۰ درصد گاز خود و ۲۶ درصد نفت خود را از روسیه

وارد می‌کند. روسیه پنجمین «شریک» بزرگ تجاری اتحادیه اروپا است و در سال ۲۰۲۰، ۹۵/۳ میلیارد یورو به اروپا صادرات کالا داشته و ۷۹ میلیارد یورو از اتحادیه اروپا کالا وارد کرده است. در حوزه‌ی واردات انرژی خصوصاً اروپا وابستگی شدیدی به روسیه دارد. تحریم‌های اقتصادی وضع‌شده علیه روسیه از طرف آمریکا و اتحادیه اروپا، به اروپایی‌ها هم در کوتاه‌مدت و هم بلندمدت فشار و هزینه تحمیل خواهد کرد.

پس آمریکا این تجدید بیعتِ پرهزینه از جانب اروپایی‌ها را نیاز دارد که بتواند سیاست‌های تهاجمی امپریالیستی خود را با قدرت بیشتری در دنیا دنبال کند. برای اروپا این یک تجدید بیعتِ سیاسی با تبعات اقتصادی است و آمریکا آن را در راستای تقویت و تجدید هژمونی خود می‌خواهد. از حیث اقتصادی ممکن است در درازمدت آمریکا، اروپا را در راهی بیاندازد که سبد انرژی مصرفی خود را تغییر دهد. اروپا در کوتاه‌مدت نمی‌تواند وابستگی خود به گاز روسیه را کنار بگذارد اما در درازمدت ممکن است اروپا وادار شود به سرمایه‌گذاری سنگین در انرژی هسته‌ای، انرژی‌های تجدیدپذیر و سرمایه‌گذاری گسترده در استخراج گاز در سایر نقاط دنیا و مکمل آن، سرمایه‌گذاری سنگین در حوزه‌ی واردات ال‌ان‌جی روی بیاورد. برآوردها این است که آمریکا در سال ۲۰۲۲، استرالیا و قطر را پشت سر می‌گذارد و به بزرگ‌ترین صادرکننده‌ی ال‌ان‌جی در جهان تبدیل می‌شود. تا سال ۲۰۱۵، صادرات ال‌ان‌جی آمریکا صفر بود و اداره‌ی اطلاعات انرژی آمریکا برآورد کرده که در سال ۲۰۲۲، صادرات ال‌ان‌جی آمریکا به ۱۱/۵ میلیارد فوت مکعب در روز

خواهد رسید که حدوداً معادل ۲۲ درصد تقاضای جهانی برای آلان جی در این سال است. رشد شدید تولید گاز شیل در آمریکا یکی از زمینه‌های اقتصادی است که آمریکا برای پیش‌برد این طراحی امپریالیستی روی آن حساب کرده است. به هر روی مهم‌تر از پایه‌های خاص اقتصادی این طراحی امپریالیستی، خود این سیاست تهاجمی است که آمریکا با هر ابزار ممکن، از گسترش ناتو به شرق گرفته تا ایجاد انضباط سیاسی در بین صف متحدان خود و تحریم و جنگ، سعی در پیش‌برد آن دارد.

آنچه گفته شد منظری است که از آن آمریکا به بحران اوکراین می‌نگرد: در انداختن روسیه به باتلاق یک جنگ ناگزیر و تحمیل هزینه‌های سهمگین به مسکو، تبدیل اوکراینی‌های آمریکاپرست به گوشت دم‌توپ، مطالبه‌ی تجدید بیعت از اروپا و ایجاد انضباط شدیدتر در بین برده‌های سیاسی خود در آن به اصطلاح «قاره‌ی سبز» و تحمیل هزینه‌های اتحاد با آمریکا به آنان. در یک کلام، امپریالیسم آمریکا بار دیگر پا بر پدال گاز ماشین خون، چرک و کثافت گذاشته است.

۴

و سوال نهایی؛ آیا لشکرکشی روسیه به اوکراین، نشانه‌ای از ورود به یک «دنیای جدید» است، دنیایی که مشخصه‌ی آن «افول آمریکا» و «زوال اتحاد دو سوی اقیانوس اطلس» است؟ مشخصاً نه، هیچ نشانه‌ای از ورود به یک «دنیای جدید» و «افول آمریکا» در دست نیست. این نشانه در چشم‌انداز این جنگ، زمانی

می‌توانست پدیدار شود که روسیه همزمان با حمله به اوکراین و دفاع از موجودیت خود، بدیلی سیاسی-اجتماعی-اقتصادی برای ارائه به دنیا داشته باشد. روسیه هیچ سیاست اجتماعی-اقتصادی بدیلی برای عرضه به اوکراین یا هر جای دیگری در این کره‌ی خاکی ندارد.

دولت روسیه در ساحت سیاست‌های اجتماعی-اقتصادی یک دولت سرمایه‌داری نئولیبرال است که بنا به ذات سرمایه‌دارانه آن، نمی‌تواند ارائه‌دهنده‌ی بدیلی‌های بخشی باشد. دولت روسیه با امتناع ذاتی ارائه‌ی چنین بدیلی روبرو است: این دولت اگر بدیلی سیاسی-اجتماعی-اقتصادی داشت، بخش‌هایی از مردمان عادی که در سال ۲۰۱۴ به سرباز پیاده‌ی کودتا علیه دولت اوکراین تبدیل شدند، به سربازان دفاع از این بدیل و همین‌طور دولت در معرض کودتا تبدیل می‌شدند. دولت روسیه اگر بدیلی داشت، صرف وجود این بدیل، اتمسفر غرب‌گرایی در اوکراین را در هم می‌شکست و فاشیست‌های شیفته‌ی غرب در سال ۲۰۱۴ در کی‌یف جولان نمی‌دادند. دولت روسیه اگر بدیلی داشت که در آن ثروت اجتماعی، از آن و تحت حاکمیت ثروت‌آفرینان اجتماعی بود، همین ثروت‌آفرینان اجتماعی به پاسبانان آن بدیل تبدیل می‌شدند و پاسبانی همین ثروت‌آفرینان برای ایستادگی در مقابل تهاجم امپریالیستی آمریکا، کافی بود.

دولت روسیه در سپهر سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی همان شیوه‌ی نئولیبرال آزادگذارانه‌ی تهاجمی‌ای را ترویج می‌کند که آمریکا نوع «شیک‌تر» آن را با «نظریه» پردازی و تبلیغات ایدئولوژیک بیشتر، عرضه می‌کند. تازه آمریکا

به واسطه‌ی قدرت دلار و نظام مالی و پولی جهانی دلاریزه و همچنین به واسطه‌ی نظام اتحادی که حول خود تشکیل داده است، در این مدل اقتصادیِ ضدانسانی، واجد قدرتی است که قابل قیاس با هیچ دولت سرمایه‌داری دیگری نیست. به واسطه‌ی همین قدرت است که تحریم‌های اعمال شده توسط آمریکا و اتحادیه اروپا، تأثیر بسیار مخربی بر اقتصاد روسیه خواهد داشت و حتی ممکن است آن‌طور که رسانه‌های غربی می‌گویند آمریکا اقدام به فریز بخش قابل توجهی از ذخایر ارزی ۶۳۰ میلیارد دلاری روسیه کند.

روسیه نه تنها در مقابل آمریکا، یک بدیل پایدار سیاسی-اجتماعی-اقتصادی رهایی‌بخش و بدون تضاد (بدیلی که در آن تضاد کار و سرمایه وجود نداشته باشد)، ندارد، بلکه عرضه‌کننده‌ی یک بدیل ناپایدار سرمایه‌دارانه‌ی توأم با تضاد ذاتی هم نیست. دولت روسیه حتی عرضه‌کننده‌ی یک بدیل ناپایدار سرمایه‌دارانه در مقابل همین نئولیبرالیسم اساساً ناپایدار نیست. ادغام روسیه در سرمایه‌داری جهانی که آمریکا قدرت هژمون آن است، دولت روسیه را شدیداً آسیب‌پذیر ساخته است و دولت روسیه بنا به ذات سرمایه‌دارانه بودن خود، برای رهایی از این آسیب‌پذیری، نه می‌تواند و نه حتی می‌تواند بخواهد که به سمت بدیلی پایدار حرکت کند. مشخصه‌ی این بدیل پایدار در سپهر سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی، رفع تضاد کار و سرمایه و ایجاد جامعه‌ای از تولیدکنندگان مستقیم آزاد و برابر است که در آن جامعه، مالکیت بر ابزار تولید، جمعی و اشتراکی باشد، سازمان‌دهی فرآیند کار یا تولید و فرآیند بازتولید حیات اجتماعی، جمعی و اشتراکی باشد، و فرآیند مدیریت و

مصرفِ تولیدات اجتماعی نیز جمعی و اشتراکی باشد. این بدیل را برافراشتن پرچم اتحاد جماهیر شوروی بر یک یا تعدادی تانک و نفربرِ زره‌پوش نمی‌سازد، بلکه جنبشی اجتماعی می‌سازد که دیدش جهانی است و هدف‌اش ایجاد جامعه‌ای جهانی با اشتراکی‌سازی مالکیت بر ابزار تولید، اشتراکی‌سازی روابط و مناسبات فرآیند تولید و فرآیند بازتولید حیات اجتماعی، و همین‌طور اشتراکی‌سازی مناسبات توزیعِ تولیدات اجتماعی است.

گذشته از این، در حال حاضر یک بلوکِ قدرتِ سرمایه‌دارانه نیز در دنیا وجود ندارد که در مقیاس جهانی در برابر آمریکا ایستاده باشد، و موجودیت آن نشانه‌ای از «افول هژمونی» آمریکا باشد. کسانی که قائل به وجود یک بلوک قدرت در شرق به رهبری چین و روسیه هستند که «در مقیاس جهانی در حال نشستن بر جای آمریکا است»، صرفاً از اعتقاد خود به یک و هم‌پرده برمی‌دارند. در مقیاس جهانی، دولت‌های خارج از مدار آمریکا وجود دارند، اما در این مقیاس، هیچ نظام اتحادی در مقابل امپریالیسم آمریکا وجود ندارد. هیچ بلوک قدرتی در شرق وجود ندارد که در مقیاس جهان سرمایه‌داری، «ناتوی» خود را داشته باشد و واحد پولی و نظام پولی و مالی آن، رقیبی جهانی در مقابل آمریکا باشد. دیگر از بریکس کمتر سخن گفته می‌شود اما تا همین چند سال پیش بود که عده‌ای گمان می‌کردند که بریکس در حال به زیر کشیدن آمریکا است. توهم محض در بریکس‌گرایی تا آنجا

۱ - برای بحث بیشتر در این باره، «افول آمریکا» رجوع کنید به نوشته‌ی [امپریالیسم آمریکا: افول‌گرایی](#) و همچنین نوشته‌ی [قدرت‌گیری با نداشتن راه: پیش‌آمد و افول آمریکا](#) در [تلفظ علیه‌همّت](#)

بالا گرفته بود که گمان می‌کردند هند و آفریقای جنوبی و برزیل، دولت‌هایی هستند که زمینه‌ساز «افول آمریکا» خواهند شد؛ اما آیا این سه حتی خارج از مدار آمریکا بودند و هستند؟!

۵

ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور روسیه که اساساً نمی‌تواند بداند که دولت سرمایه‌داری این کشور قادر به ارائه‌ی بدیلی پایدار به به جهانیان نیست، تا حدی گناه بحران اوکراین را به گردن لنین و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ می‌اندازد. پوتین در سخنرانی خود در ۲۱ فوریه ۲۰۲۲ می‌گوید: «اوکراین مدرن به‌صورت کامل توسط روسیه، یا به‌صورت دقیق‌تر، توسط [حزب] بلشویک، روسیه‌ی کمونیستی، ایجاد شد. این فرآیند عملاً بلافاصله پس از انقلاب ۱۹۱۷ آغاز شد و لنین و یارانش با جداسازی و قطعه‌قطعه کردن چیزی که سرزمین تاریخی روسیه است، آن را انجام دادند... ایده‌های لنین که ماهیتاً به یک نظم و ترتیب دولتی کنفدراتیو و شعار حق ملت‌ها برای تعیین سرنوشت خود تا [مرز] جدایی [از اتحاد جماهیر شوروی] می‌رسید، در شالوده‌ی دولت شوروی قرار گرفت... وقتی به سرنوشت تاریخی روسیه و مردم آن می‌رسیم، اصول انکشاف دولتی لنین، تنها یک اشتباه نبود، این اصول، بدتر از یک اشتباه بود... به‌وضوح بعد از انحلال اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ این موضوع آشکار شد... [جمهوری] شوروی اوکراین نتیجه سیاست بلشویکی است و می‌تواند به درستی «اوکراین ولادیمیر لنین» خوانده شود. لنین، خالق و معمارش بود... و امروز «اخلاف سپاس‌گذار»، بناهای یابود لنین را در اوکراین سرنگون

می‌سازند. آن‌ها این را کمونیزم‌زدایی می‌نامند. شما [خطاب به دولت کی‌یف]، کمونیزم‌زدایی می‌خواهید؟ بسیار عالی، این کاملاً خوشایند ماست. [اما] چرا کمونیزم‌زدایی را نصفه‌کاره رها کنیم؟ ما آماده‌ایم نشان بدهیم که کمونیزم‌زدایی برای اوکراین به چه معناست».

برخلاف آنچه پوتین می‌گوید، حتی کوچک‌ترین ردپایی از لنین در بحران کنونی اوکراین وجود ندارد. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تقسیم آن به ۱۵ کشور مستقل، محصول بلشویسم لنین نبود؛ خود بلشویسم لنین یا دولت طبقه‌ی کارگر، پروژه‌ی رهایی‌بخشی بود که در چند سالِ معدود پس از مرگ لنین، توسط استالینیسیم و سوسیالیسم بوروکراتیک دولتی به شکست کشانده شد و تا فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱، هیچ ردپایی از آن در نظام سیاسی اتحاد جماهیر شوروی باقی نمانده بود. بر خلاف پروژه‌ی بلشویسم لنین، در سوسیالیسم بوروکراتیک دولتی ایجادشده توسط استالینیسیم، تولیدکنندگان مستقیم بر شرایط تولید اجتماعی و کل محصول اجتماعی تولیدشده تسلط نداشتند و بین تولیدکنندگان و شرایط تولید، و تولیدکنندگان و ثروت اجتماعی تولیدشده، جدایی وجود داشت. در استالینیسیم، برخلاف بلشویسم لنین، حزبی که دیگر حزب طبقه‌ی کارگر نبود و بوروکراسی ایجادشده توسط آن، حاکم بر تولیدکنندگان مستقیم و شرایط تولید بودند. این تضاد و جدایی به مرور زمان آنقدر حاد شد که شرایط را برای فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مهیا ساخت و به‌وقت فروپاشی، هیچ جنبش کارگری‌ای در قلمروی گسترده‌ی آن پیدا نشد که به دفاع از آن برخیزد. چرا؟! چون طبقه‌ی

کارگر، این سیستمِ توأم با تضاد ذاتی را از آن خود نمی‌دانست و بدین ترتیب بود که بدون شلیک یک گلوله، آن ساختار عظیم دولتی فروپاشید.

پوتین نمی‌تواند گناه فروپاشی شوروی را به گردن بلشویسم لنین بیاندازد؛ ریشه‌ی این فروپاشی، نه دنبال کردن پروژه‌ی بلشویسم لنین، بلکه به شکست کشاندن و سرکوب آن توسط استالینسم بود. گذشته از این، اتحاد جماهیر شوروی در بخش بزرگی از تاریخ‌اش در همان شکلِ منحطِ سوسیالیسم بوروکراتیکِ دولتی‌اش، در برابر سرمایه‌داریِ دارای تضاد ذاتی، بدیلی غیرسرمایه‌دارانه و توأم با تضاد برای ارائه به دنیا داشت؛ اما دولت سرمایه‌داری روسیه در دوره‌ی فعلی همان را هم ندارد.

و در نهایت، به‌طور خلاصه و برای تأکید بیشتر باید گفت که جنگ اوکراین، نشانه‌ای از ورود به دنیای «افول آمریکا» نیست. این جنگ، نشانه‌ی دور تازه‌ای از تهاجم امپریالیستی آمریکا است، تهاجمی که گسترده‌تر و شدیدتر از تهاجمات پیشین این کشور است و ممکن است که عواقب بزرگ‌تر و جنگ‌های بزرگ‌تری در پی داشته باشد.